

يك جلوش تا بي نهايت صفرها

يكي بود،

يكي نبود،

غير از خدا،

هيچ چي نبود.

هيچ كي نبود.

خدا تنها بود.

خدا مهربان بود.

خدا بينا بود،

خدا دوستدار زيبائي بود،

خدا دوستدار نيكي بود،

خدا دوستدار شايستگي بود،

خدا از سكوت بدش مي آمد،

خدا از سكون بدش مي آمد،

خدا از پوچي بدش مي آمد،

خدا از نيستي بدش مي آمد...

خدا "آفريننده" بود،

مگر مي شه "نيافريند"؟

ناگهان ابرها را آفريد،

و در فضاي نيستي رها كرد.

ابرهائي از "ذره" ها،

هر ذره:

منظومه اي كوچك،

يه كه له په ناي خال و سيفري بي برانه وه

يه كي هه بوو

يه كي نه بوو

جگه له خوا

هيچ كس نه بوو

هيچ هه ر نه بوو

ئه و خوايه تاك و ته نيا بوو

دلوفان و دل والا بوو

دهيدي "دهيبست"

جواني دهويست

وازي له كاري رهوا بوو

بيكاري لا په سهند نه بوو

نالهباري پي پند نه بوو

له نه بون خوشي نه دههات

حهزي ده كرد له بون، لههات

خودا لاگيري هونه ر بوو

دروستكارو داهينه ر بوو

با بزائين ئه و خوايه چي كرد؟

هه وري سازدان گه وال- گه وال

بهري دانه هه واي به تال

گه وال هه وري له چي كرد؟

له دهنكه تو زقالي زور ورد

ئه و دهنكه تو زقاله ي كو من

نامش "اتم"

آفتابی در میان،

و پیرامونش،

ستاره ای، ستاره هائی،

پروانه وار، در گردش، کعبه ای،

برگردش، پرستندگان، در طواف!

از سنگ سیاه تا سنگ سیاه

ابرها به حرکت آمدند،

نیرومند،

فروزان،

پر چوش و خروش،

مثل دود،

مثل گرداب،

مثل آتش گردان،

اتمی بزرگ،

نامش: منظومه،

آفتابی در میان،

پیرامونش، ستاره ای،

ستاره هائی، پروانه وار،

در گردش، کعبه ای، برگردش،

پرستندگان، در طواف!

از سنگ سیاه تا سنگ سیاه

زندگی پدید آمد،

زندگی، یک "ذره جاندار" ، یک "تخم"،

تخم یک گیاه:

در خاک سبز می شود،

سر می زند، نمو می کند،

وردیله ی هیژی "ئه تۆم" ن

هەر وردیله ی خۆریک له ناو

به ئهستییران دهوره دراو

له و خۆره چهرخ و خولیانه

سروه ی تهکاندهر ئهنگوتن

گه واله هه ور بزوتن

وهك چی؟

وهك دوکه ل

وهك گێژاو

وهك گێژه لۆکه ی زۆر به تاو

ئاورینگی هینان به گورپوو

به رهه می بلێسه ی و گرپوو

گرپکۆوه بوو له دهوری خۆ

بنیاده م ناوی لێنا : پۆ

پۆژیش ئه تۆمی گه وره یه

چهند ئهستییره ی له دهوره یه

به دهورو به ریا خول ئه خۆن

هه ر خوا ده زانی چه ند و چون!

بناغه ژیان دامه زرا

له زه ریا، له به ژ، له مه زرا

قه وزه پوا، گیا ده رکه وت

ده وهن ده ره ات، دار سه رکه وت

نهال می شود،
جوان می شود،
شاخ و برگ می افشاند،
گل و میوه می دهد،
پیر می شود،
خشک می شود،
می میرد،
خاک می شود،
از او باز تخم می ماند ،
مثل روز اول.

تخم یک حیوان:

جنین، نوزاد، کودک، نوجوان، جوان،
کامل، پیر، مرگ، خاک.
از او باز تخم می ماند،
مثل روز اول.
زندگی هم دور می زند:
تخم یک گیاه،
تخم یک حیوان،
از صبح تولد تا شب مرگ،
تمام عمر، در جنب و جوش،
در تلاش، در حرکت،
هر لحظه در جایی،
هر جا، در حالی،
همیشه و همه جا،
در جستجوی لذت ،
در پیرامون احتیاج،
از تولد تا مرگ زندگی هم دور می زند:
آفتابی در میان
-احتیاج-
در پیرامونش،
زنده ای، زنده هائی،
پروانه وار، در گردش،

چلمۆکه گیانی هاته بهر
دنیا پر بوو له جانه وهر
جانه وه ریکیان مرویه
هه نبانهی راست و درویه
چاکیان هه یه له باش چاتر
هه یشه له شهیتان خرا تر

ژین له چییه؟

ئاویك تۆویك

تۆمی گیایهك له ژیر خاكا، زۆر هه لئاكا
سهرده ردینی شین ده نوینی
به خۆدا دی ده بیته چل، ده بیته گول
نه مام ده بی به شهنگه دار
گه لایه، لکه، میوه و بار
پیر ده بی، وشك ئه بی، ئه پوی
له تۆوه که ی هی تر ده پوهی.

دلۆپیک ئاو:

پزه، ساوایه، منداله
لاوه، سه ره یه، پاتاله
له هه ل سوپ و ده سوپدایه
ئه ویش وینه ی دار و گیایه
چرای ژینی ده کورژیته وه
له خاكا سهرده نیته وه

از نیستی، تا نیستی
(کعبه ای، پر گردش،
پرستندگان، در طواف!
-از سنگ سیاه تا سنگ سیاه)

یکی بود،
یکی نبود،
غیر از خدا،
هیچ چی نبود،
هیچ کی نبود.
جهان آفریده شد:

ذره ها،

منظومه ها،

زنده ها...

زمین ها و آسمان ها،
ستاره ها و آفتاب ها،
مشرق ها و مغرب ها،
گیاهها و حیوانها،
دیدنی ها و ندیدنی ها،
هر کدام در حرکت،

در تلاش،

با نظمی ثابت،

در تغییری دائم،

زندگی سر زده از مرگ،

مرگ زاده زندگی،

روز سر زده از شب،

شب زاده روز.

همه چیز در حرکت،

همه چیز دور زن:

تو مه که ی هه لده داته وه

ژیان دهست پیده کاته وه

ژیانیش هر له خولدایه

ئاوات و نیاز خوریه تی

گیاندار یه کی یان هه زاران

له ری ژین و بوژانه وه

سال و مانگ به بی سانه وه

به ده وریدا سه رگه ردانن

وچان و پشو نازانن

ده پوین، دوپون، ده پوینه وه

ده گوین، دوپوین، ده توینه وه

یه کی هه بوو

یه کی نه بوو

جگه له خوا

هیچ کهس نه بوو

هیچ هر نه بوو

دنیا له نه بون هاته دی

هه وای بهرز، زهوی نهوی

پوژ و نه ستیره ی بی ژمار

به ره ی گیان دار و گیا و دار

نه دیارو بهرچاو، هه رچی بوون

بی وچان و پشون، ده بزون

به ره و کوی؟

آفتابی در میان،
پیرامونش، ستاره ای،
ستاره هائی، در گردش،
از هیچ، تا هیچ
(کعبه ای در میان، بر گردش،
پرستندگان، در طواف!
-از سنگ سیاه تا سنگ سیاه)

بهره و مردن و ژیانه وه
وشك بون و هه لډانه وه
پوژ و شهو، تاريك و پوني
گهش و سسيس، بوون و نه بوني
به رزاي ، نزمي كه م و زور
كه وتونه خول له ده وري خور

يكي بود،
يكي نبود،
غير از خدا،
هيچ چي نبود،
هيچ كي نبود،
آفرينش پايان يافت
و جهان بر پا شد...
و زمين ها و آسمان ها،
ستاره ها و آفتاب ها،
مشرق ها و مغرب ها،
جاندارها و بيجان ها،
گياه ها و حيوان ها، ذره ها،
و منظومه ها...
همه با نظمی ثابت، در تغییری دائم ،
همه در حرکت،
حرکت همیشگی، همیشه در جستجو،
در جستجوی
چیزی، دور زنان، به دور چیزی:
آفتابی در میان،
پیرامونش، ستاره ای، ستاره هائی،
در گردش،
از نابودی، تا نابودی

يه كي هه بوو
يه كي نه بوو
جگه له خوا هيچ كه س نه بوو
هيچ هه ر نه بوو
گه ميه ي جيهان له نگره ي گرت
خانوچكه ي ژيان سه ري گرت
زه وي، عاسمان، توي له سه رتوي
پانايي له كوي هه تا كوي
بي گيان و گياندار گچكه و زل
زه مند و ميړگ و پنچ و قل
ورديله و درشت و ناوه ند
پوبارو ده رياي خور و مه ند
كورت و دريژ و پهل و قول
بي وچان كه وتن جم و جوول
هيچي وچان نادا تاويك
خول ده خون بهره و هه تاويك

کعبه ای در میان،
بر گردش، پرستندگان،
از سنگ سیاه تا سنگ سیاه! در طواف

راستی!
چرا تمام چیزهای جهان
شکل کره است؟
زمین، ستاره، خورشید،
الکترون و پروتون،
هر ملکول، هر اتم،
هر ذره ای:
خشت بنای این جهان
منظومه ای:
شهری، دهی،
از کشور بی سر و پایان جهان

چرا تمام حرکت های جهان
دایره ای است؟
زمین، ستاره، خورشید،
هر ملکول، هر اتم،
هر ذره ای:
خشت بنای این جهان
منظومه ای: شهری، دهی،
از کشور بی سر و پایان جهان
هر زنده ای:
چه یک گیاه، چه جانور
دور می زند، دایره وار،
تمام چیزهای جهان می گردند، دایره وار :
آب، خاک، شب، روز، صبح، غروب،
هر ثانیه، هر دقیقه، هر ساعت،
هر هفته، هر ماه، هر فصل:
بهار، تابستان، پائیز، زمستان، هر سال!

تو بپروانه! همو شتی ئەم جیهانه
ئەگەر سپرە ئەگەر چپرە
ئەگەر والا، ئەگەر پپرە
گشتی خرپه!

مانگ و خۆر، زهوی، ئەستیره
هه زار هیندی تر بژمییره
ئاتۆم، گلوی خوین، تۆم و بهر
بژمییره له هه ژمار به دهر
گەر په له ن، گەر له سه رخۆن
جه غزا و جه غز دین و ده پۆن
خاک و ئاو به شار و دیوه
ئەگەر ده شته، ئەگەر کپوه
ئەگەر گیا، ئەگەر گیانداره
شه و پۆژ، سبه و ئیواره
هه موده م و کات و ساتیک
هه موو چاخیک، هه موو کاتیک
به سال به مانگ به پۆژ به شه و
جه غزا جه غز که وتونه په و
پوو به هه تاوی خۆریکن
گشتیان له خولدان جۆریکن

یه کی هه بوو،
 یه کی نه بوو
 جگه له خوا
 هیچ کهس نه بوو
 هیچ هه نه بوو
 بلند هه بوو، نه وی هه بوو
 عاسمان هه بوو، زه وی هه بوو
 ئه ستیره ی زۆرو مانگ و خۆر
 هه زاری نادیارو پهیدا
 له به تالایی بی پهیدا
 کۆمایه کیان پیکهیناوه
 لای ئیمه "مه نزومه ی" ناوه
 مه نزومه ی تریش زۆر زۆرن
 کۆمه لگای ئه ستیره و خۆرن
 چه ندن؟ هه زار؟ نه خیر، ملیار؟
 زۆرتن، نایه نه هه ژمار
 فه زا زۆر پان و بلاوه
 ئافه ریده ش بی چه ساوه
 هه ردی مه، یه ک ئه و کۆمه یه
 تنۆکه یه ک له و کۆمه یه

یکی بود،
 یکی نبود،
 غیر از خدا
 هیچ چی نبود.
 هیچ کی نبود،
 زمین ها بود،
 آسمان ها بود،
 ستاره ها، خورشیدها،
 مشرق ها، مغرب ها،
 فضای جهان بی آغاز، بی پایان،
 و در این گوشه، آفتابی در میان،
 پیرامونش، ستاره ای،
 ستاره هائی،
 پروانه وار،
 در گردش، و مجموعاً:
 یک "منظومه"
 و در آن گوشه، یک منظومه دیگر،
 و در گوشه دیگر، یکی دیگر،
 و یکی دیگر
 هفت تا، هفتاد تا، هفتصد تا،
 هفت هزار تا، هفتصد هزارتا،
 هفت میلیون،
 هفتاد میلیون،
 هفتصد میلیون،
 هفتصد هزار میلیون،
 هفت میلیارد،
 هفتاد میلیارد،
 هفتصد میلیارد، هفت
 هزار میلیارد،
 کسی چه میداند چند میلیارد،
 میلیارد، میلیارد!...
 چشمت را هم بذار و تو خیالت،

یک عدد "یک"
 روی کاغذ بنویس،
 هر چقدر می تونی ، جلوی یک،
 صفر بذار،
 صفحه ات که تمام شد،
 صفحه دیگر بگیر،
 کاغذت که تمام شد، کاغذ دیگر بخر،
 دواتت که ته کشید، دوات دیگر بیار،
 جوهرت که ته کشید، جوهر دیگر بخر،
 وقتی دستت خسته شد،
 از دوستت خواهش کن
 که او صفر بذاره،
 دست او که خسته شد، تو باز ادامه بده،
 تو که غذا می خوری،
 او صفرها رو بذاره،
 وقتی تو صفر می گذاری،
 او غذاشو بخوره،
 شب که میشه، به نوبت بخوابین،
 تو صفر بذار، او بخوابه،
 وقتی که بیدار شد، تو بخواب،
 او صفر بذاره
 پیر که شدین، به بچه هاتون بگین،
 کارتونو دنبال کنن
 شب و روز، بنشینند و صفر بگذارند،
 تا آخر عمرشان،
 همین جور دست به دست، پشت به پشت،
 تا آخر روزگار
 آخرهای عمرتان،
 وقتی دیگه پیر شدین،
 پیر زمینگیر شدین،
 یک لحظه دست از کار بکشین:
 صفرا تونه روی کاغذ بشمارین،
 خودتونه توی آئینه ببینین،

نه گهر تو به ژماره فیبری
 نه ته وی خواکرد بژمیبری
 قاقه زیکی دریژ راخه
 به ئیشتیا شانی لی داخه
 یه ک بنوسه بیکه به ده
 بیکه به سه د وچان مه ده!
 بیکه به هزار به ملیار
 خالّ دانیّ به هزار- هزار
 قاقه ز پرا هی، تر بیینه
 به خالانی بنه خشینه
 مه لچورا نه م مه ره که وه
 مه ره که وی تر بگره وه
 تا ده توانی خالّ، دانیّ خالّ
 مه پسینه وه به مانگ به سالّ
 تو ماندو بوی بیده به من
 هزار هاوکاریش هر که من
 بیّ وچان خۆت و هزاران
 به شه وگاران به پوژگاران
 همو ده م همو کاتی سالّ
 له په نا "یه ک" خالّ ریزکه ن خالّ
 خه و دایگرتی، یان نانت خوارد؟
 له خالّ ریزکردن خۆتت بوارد؟
 باکوپه که ت، با نه وه که ت
 بچن له شوین کرده وه که ت

روز اول فقط دو تا بچه بودین،
فقط بلد بودین که صفر بذارین،
حالا دو تا پیر زمینگیر شدین،
فقط می تونین صفر بشمارین،
چی شد؟
هیچی!

باز بچه شدین،
مثل روز اول شدین،
اون روزها،
بزرگترها دلشون براتون می سوخت،
نازتون می کردن،
پرستاریتون می کردن،
گاهی هم مسخره تون می کردن،
و حالا کوچکترها،
چون حالا بچه تر شدین،
حالا بچه پیرین،
بچه ریش و پشم دارین،
هفتاد سال، هشتاد سال،
نود سال و صد سال راه رفته‌اید،
صد سال کار کرده‌اید،
از سال ها و سال ها و سالهای عمر
گذر کرده‌اید،
آخر کار رسیده‌اید به اول!
باز بچه شده‌اید
روی سفیدتون، سیاه
موی سیاهتون، سفید
قد سروتون، کمون
الف قامتتون، دور یک نقطه،
یک پیچ
دور زده دایره وار و شده "نون".
سرتون خم شده روی پاهاتون،
گوشه ای نشسته گوله شده،

خوت و هاوکارانی پیرت
هاوسه‌فهری زه‌مینگیرت
بو گه‌مه‌ی وه‌خت رابواردن
خه‌ریکبن به‌خال بژاردن
هر "یه‌که" و خال بی برانه‌وه
گیژ دهن له لیكدانه‌وه

پیری له‌رزی له‌کار که‌وتوو!
زورهای له‌جیدا خه‌وتوو!
بیکار وه‌رکه‌وه، بیرکه‌وه
خوت خالی به‌پال یه‌که‌وه
دیته‌وه بیرت مندا ل بوی؟
شلك و ساوا، کرچ و کال بوی؟
تاویک له‌سه‌ر سنگ نه‌خری
ده‌گریای له‌به‌ر وه‌پره‌زی
ده‌س به‌په‌وپه‌وه ده‌گه‌پای
به‌ده‌س هه‌لگتپر - وه‌رگتپر ده‌کرای
زل بوی، فیربوی خال ببژییری
له‌کارو بار خو ببوییری
گه‌وره‌تر ناگایان لیت بوو
دای ویاب هیوایان پیت بوو
پله - پله به‌ره‌وژورچوی
پیت نایه سه‌ته‌وه، پیربوی

زانو به بغل
سر به زانو، مثل چی؟
مثل جنین!
مثل روز اول!

خاک بودین،
خوراک شدین،
لقمه ای در دهان بابا،
لقمه ای در دهان مامان،
ذره ای تو دل مامان،
ذره ای تو پشت بابا...
مامان و بابا
با هم عروسی کردن،

آن ذره و این ذره با هم یکی شدن،
آن "یکی"، "تو" شدی،
تو دل مامان
مثل یک تخم مرغ، تو دل مرغ،
با گرمی تن مامان،
با خون بدن مامان،
تو زنده شدی،
تو بزرگ شدی،
مثل یک تخم مرغ،
زیر پره‌های مرغ،
نه ماه گذشت، نه روز گذشت،
نه ساعت گذشت،
مامان دردش گرفت،
"تخم مرغ را شکستی"
"یک هو، بیرون جستی!"
افتادی تو گهواره،

چوبته‌وه ده‌قی مندالی
نه‌به‌گه و شل و به‌تالی
هه‌تا ساواو له‌به‌ر چاو بوی
که‌مه جارپی دایی و باو بوی
ئیستا له‌پاش ده‌یان سالان
بویته گه‌پجارپی مندالان
خوین شیرنۆکه بوی به‌کالی
ئیستا مندالی خوین تالی

پاکشی! داکشی! بیرکه‌وه، بیر!
پیشتر چ بوی؟ مندالی پیر!
ژن و پیاگی پیک گه‌یشتن
به چاو، به‌دل، تیک گه‌یشتن
دلۆپیک له‌و، تنۆکیک له‌م
له‌ناو پزدانیک کران جه‌م
تیکه‌لاو بون بۆ ته‌واو بون
گورا ئیسقان و گوشت و هوون
تۆ مانگ، تۆ پۆژ تۆ سه‌حات
چاوه چاو بوی تانۆره هات
ئه‌تۆش وه‌کو جوجیله‌ی مه‌ل
مایته‌وه تا هه‌لکه‌وت هه‌ل
تۆکلّت شکان په‌رده‌ت درپاند
به‌رو ژین له‌مپه‌رت په‌پاند
تۆ له جوجک بی هیژ تر بوی

چشمات نمی دید،

گوشتات نمی شنید،

پاهات نمی رفت،

دستات نمی گرفت،

مغزت کار نمی کرد،

هیچ چی نمی فهمیدی،

هیچ کس را نمی شناختی،

تو گهواره افتاده بودی

فقط سه کار بلد بودی:

۱- شیر مکیدن،

۲- زیرت شاشیدن،

۳- گریه کردن!

صد سال گذشته،

چشمات نمی بینه،

گوشتات نمی شنوه،

پاهات نمی ره،

دستات نمی گیره،

مغزت دیگ کار نمی کنه.

هیچ چی را باز نمی فهمی ،

هیچ کس را باز نمی شناسی،

تو بسترت افتاده ای،

فقط سه کار بلدی:

۱ ... ۲ ... ۳ ... -

بی دهره تان و پیژتر بوی

ئه و دیته دهر، به جوکه جوك

بو دان ئه کوتی پهل و دهنوك

به لام تو پله گوشتی شل

نه پهل، نه مل، نه گوپ، نه تل

چاو نه پشکوتو، گوی نه بیس

ته وه زهل، نه گریس، سیس و پیس

له ناو بیشکه قه تیس و گیر

ملچی لیوت ده هات به شیر

زیقات ده هات، شیرت ده ویست

ده گریای، ده بنه خوت ده میست

ئیستا چی؟ له پاش سه د سالی

چویته وه ده قی مندالی

چاو نابینی، گوی ناژنه وی

دانت نه ما، شیرت ده وی

یه خسیری له ناو جیگادا

مؤغهره ت زه وی به رنادا

له وه پزیان ئاغله ب خه وتوی

بی هیژو پیژ، له کار که وتوی

هه رسی کارت ماوه له ژیان:

خواردن و پینه وه و گریان

وادهی کۆچه:

گه رهك سازدهی ساز و بهرگ
بۆكوی به خیر؟ بهروه مهرگ
له خاك پواوی، سهه سال ژیاوی
دهچیهوه ناو خاك، خاكاوی
دهپوئی، دهپزئی، دهبیهوه خۆل
با دهتپرژینئی له چیاو چۆل
به پواالله هیچت نامینئی
به لام گلت گیا دهپهویئی
ژین برانهوه بۆ نییه
باسی من - من و تو نییه
تۆش و زه ویش و به هاریش
به گیان، بی گیان، بهردو داریش
ئهستیره، ئاسمان، مانگ و خۆر
دهبن، دهچن، بهههه، بهتۆر
هه رچی ناوی ئافه ریدهس
به رچاوه یا دوره دیدهس
گشتی له سوپو خولدایه
ون دهبن و دینهوه کایه
تۆ! تۆ مرۆی پواوی ناو خاك
ئه گه ر کارچاك بی و ژیان پاك
به ناوی چاکت هه رماوی
به یه کجاری نه فه وتاوی

بعد می میری،

می گذارنت تو دل زمین،
باز خاک می شی،
از تو هیچی نمی مونه،
"تو" می مونی،
آدمیزاد دور می زنه،
مثل زمین،
مثل زمان،
مثل بهار،
مثل همه چیز:
آب، گل،
درخت، زمین،
ستاره، خورشید،
منظومه ها،
کهکشانها،
همه جهان!
هیچ بودی،
خاک بودی،
دور زدی،
هیچ شدی،
خاک شدی.
از تو چیزی که می مونه:
کاری که کردی می مونه،
هر کاری کردی می مونه،
کاری اگر کردی، می مونی...

حالا بشین، بچه ۶ پیر،

شماره ۶ ستاره ها،

منظومه ها به چند رسید؟

"یک"، جلوش یک میلیون صفر؟

صد میلیون صفر؟ یک میلیارد؟

صد میلیارد...؟

نمی توانی بشماری،

"یک"، جلوش صد متر صفر؟ یک

کیلومتر؟ صد کیلومتر؟ صد فرسنگ؟

هر چی که هست، ضربش کن

در هر چه که هست،

هر چه که شد، باز ضرب کن

در هر چه که شد،

هی ضرب کن، هی ضرب کن،

هی ضرب کن،

صفحه اگر تمام شد،

صفحه ۶ دیگری بگیر،

کاغذ اگر تمام شد، کاغذ دیگری بخر،

جوهر اگر تمام شد...

دستت اگر خسته شد...

خواب ... خوراک ... دوست، ادامه ...

بچه ها... ،

شماره ۶ ستاره ها، منظومه ها، تمام

چیزهای جهان، به چند رسید؟

"یک" جلو یک، صفر ها هزار تا صفر؟

یک میلیون؟ یک میلیارد؟

صد کیلومتر؟ صد فرسنگ؟

از جلو "یک"، صف صفر، تا به کجا؟

آن سر شهر؟ آن سر کوه؟ تا دریا؟ تا

صحرا؟ تا به افق؟

تا ... آن سر دنیا؟ ته دنیا؟

نه، نه، تا همیشه، تا همه جا،

تا هر جا که جا باشه،

وهره پونی منالی پیر!

بوی پامینه، بیرکه وه بیر!

ژماره ی مه نزومه چه ندن؟

ئه ستیره کان چه ند ئه وه ندن؟

یهک و خال دانی هه زاران

به ملیونان، به ملیاران

به بست، به گه ز، به غار، به به ز

به مانگ، به سال خال دانی، خال

پیزیان بکه، بیانکه هاویر

ده توانی بیژمیری؟ نه خیر

قاقه ز بیینه به توپ، به بار

مه ره که و به ته شت، به ته غار

بنوست داره؟ قامیشه؟

داده! به باقه به گیشه

بنوسه! خه تده! خال دانی!

کی ده توانی، هموی پانی

ژماره ی مه نزومه چه ندن؟

ئه ستیره کان چه ند ئه وه ندن؟

گیاوگژ، هه واو کژ، مه لو موور

خزوک و گه زوک، نه رم و زوور

چرؤ، مرؤ، نه وی، به رز

تا آن جائیکه تو بتونی بشماری،
یا بتونی جلو "یک" صفر بذاری.

شمارهء جمادها، نباتها،
پرنده ها، خزنده ها، چرنده ها، درنده ها،
آدم ها، فرشته ها، زمین ها، آسمانها،
ستاره ها، خورشید ها، ذره ها،
منظومه ها، دیده ها، ندیده ها،
پست و بالا، زشت و زیبا،
خوب و بد ها، هر چه که هست،
هر چه که تو این دنیا هست،
هر چی که دنیا اسمشه،
همه جهان، همه وجود، همه ش همینه!

معنی عالم همینه:

شمارهء تمام چیزهای جهان،
چه آشکار و چه نهان،
چه در زمین، چه آسمان،
جمادها، نبات ها، جانوران، آدمیان،
ستاره ها، خورشید ها،
منظومه ها،
شمارهء تمام هستی همینه:
"یک" جلوش، تا بی نهایت - صفر ها.

بین: فقط "یک" عدد،

بین: فقط "یک عدد" ه،

به غیر "یک"،

هر چه که هست،

چه ده، چه صد، هزار، هزار،

چه میلیون، چه میلیارد،

چه بیشمار -

شماره نیست، هیچ نیست،

هستند، اما نیستند،

نیستند، اما هستند،

له بار، دزیو، ناحهز، تهرز

هرچی له م سهر زه مینه یه

چی له و عاسمان شینه یه

چی له ده ریا، چی له به ژه

چی له ده شته، چی له که ژه

چی دیاره، چی به ریپواره

چی به گیان، چی گیانداره

بوون، نه بوون، مهرگ و ژیانه وه

پیزیک سیفرن بی برانه وه

له پیش یه کی پیز کراون

یه که نه بی گشتی بی باون

بروانه چونه نه و یه که

نه و هموو سیفره ی له ته که

وشه ی سیفر و اتا به تال

بی یه که، بی کارن نوخته و خال

یه که هه یه خال دیته ژمار

یه که ده کا به هزار ملیار

دوو، سی، چوار، پینج و شه شه و حوت

هشت، نو، ده هه رچه نده سهر که و ت

زنجیره ی ده یان سه رو خوار

سه ت - سه ت تا ده گن به هه زار

هموی هه ر یه که و چهند خالیک

"صفر" ند! یعنی "خالی" اند،

"هیچ" اند، پوچ "اند،

بی "معنی" اند، یک "عدد"

خشک و خالی هم نیستند،

"نیستند!"

زیرا، فقط "یک" عدده،

چونکه، فقط "یک عدد" ه،

اما همین "صفر"، جلو "یک"

نشست ... !!؟؟

وقتی صفر ها، جلو "یک" می نشینند،

"یک" را صد ها و میلیون ها و بیلیون

ها می کنند،

اما صد ها و میلیون ها و بیلیون ها،

فقط "یک" اند.

صد ها "یک"، میلیونها "یک"،

بیلیونها "یک..."

زیرا، فقط "یک" عدده،

دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و

هشت و نه،

یعنی: دو تا یک، سه تا یک، چهار تا

یک، پنج تا یک، شش تا یک،

هفت تا یک، هشت تا یک، نه تا یک،

ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده،

پانزده، شانزده، هفده، هجده، نوزده،

بیست، سی و چهل و پنجاه و شصت و

هفتاد و هشتاد و نود و صد...

دویست و سیصد و چهارصد و پانصد و

ششصد و هفتصد و هشتصد و نه صد و

هزار، میلیون و بیلیون و تریلیون ... و

همه فقط "یک" است و بقیه صفر!

توی حساب:

هموی وه چهو بهر هی مالّیک

خاوه ن مالّ یه که، یه ک سهره

چند سیفرو خالی له بهره

بیّ یه ک هموو شت به تاله

کیلگی قاقره، کراه

یه ک باقییه، باقی پوکه

سیفر به تاله و جه غزوکه

به دهور خویا ده خولیته وه

به ره و خوی ده گه ریته وه

بزور بیّ یان بدا هدا

ناچار سهر له بوشی نه دا

هر پوچه تا بیّ هه واله

سیفر جه غزیکی به تاله

تا ته که زور بیّ بره وه

له گه لّ یه ک هیژاو پته وه

خالّ بالای یه ک پالدا ته وه

هیچکا خوی دور نه خاته وه

تو! توی مندالی دوینی کال

تازه پیّت ناو ته ناو سال

توی تازه لاو، به گورپو تاو

له خاک دهرچوی، له خول گوراو

هیچ بوی، خالی ناو به تال بوی

جوان بوی زور شه نگ و شه پال بوی

بژی، بژی... تا پیرده بی
 سه دساله و زه مین گیر ده بی
 ده بیه وه مندالی دوینی
 مندالیک ریش ده بزوینی!
 بو کوی ده چی؟ ده بی بمری!
 مه نزل له توی خاکا بگری
 نه بیه وه خول، نه بیه وه گل
 نم ده کیچی ده بیه وه چل
 پنج و لاسکت ده پرویته وه
 سیس ده بی و ده وه ریته وه
 گیژی له م چرخ و خوله تدا
 چی دی به م بیره کولوتدا؟
 هیچ بوی! سفر بوی! به تال بوی
 کالبوی! داتولای! ژیر چال بوی
 هزار جار بچی و بییه وه
 سه د جار سیس بی و پروییه وه
 تا خالی به ته نیای، والای
 له ده وره ی به تالی هالای
 به لام نه گهر شوین یه ک که وی
 هرچی خوت پیت خوشه هوی
 نیشانه ی له گه ل "یه ک" بونت
 به لگه بو ده راوی پوونت
 گهره ک خوت له بیر به یته وه
 ئاور وه خوت نه ده یته وه

فقط "یک" عدد،
 تو این عالم:
 فقط "یک عدد" ه،
 بقیه هر چه که هست صفر است،
 همه صفرند،
 هیچ اند، پوچ اند، خالی اند،
 "صفر": یک دایره و تو خالی،
 دور می زند،
 و آخرش می رسد به اولش و...
 همین! هیچ!
 فقط، یک است و جلوش - تا بی نهایت -
 صفر ها،
 صفر: خالی، پوچ، هیچ!
 وقتی بخواد "خود"ش باشه،
 تنها باشه،
 وقتی بخواد فقط با صفر ها باشه.
 اما وقتی جلو "یک" بشینه ...؟!
 وقتی بخواد فقط برای "یک" باشه،
 از پوچی و از تنهائی در بیاد،
 همنشین یک بشه!؟

 تو بچه جان!
 بچه نه ساله، ده ساله!
 که هیچ بودی، خاک بودی،
 خوراک شدی،
 هشتاد سال دیگر، نود سال دیگر،
 یک بچه پیر میشی،
 هیچ میشی، خاک میشی،
 دور می زنی، دایره ای،
 بی جهت، بی معنی، تو خالی:
 باز از آخر، میرسی، به اول،
 مثل صفر، وقتی برای خودت زندگی کنی،
 وقتی بخوای فقط برای "خودت" باشی،

تنها باشی، وقتی بخوای فقط با صفرها
باشی، عمر تو، مثل یک خط منحنی،
روی خودت دور میزنه،
مثل صفر، باز از آخر، می رسی، به اول!
می مونی، می گندی،
مثل مرداب،
مثل حوض،
بسته می شی،
مثل دایره،
مثل "صفر!"
اما اگر جلو "یک" بشینی ...؟
اگر بخوای فقط برای "یک" باشی،
از پوچی و از تنهایی در بیای،
همنشین "یک" بشی ...؟!
باید برای دیگران زندگی کنی
عمر تو، مثل یک خط افقی
پیش می ره،
مثل راه، مثل رود،
وقتی خواهی از "خودت"، دور بشی،
از آخر، به آبادی می رسی،
مثل راه
از آخر، می ریزی، به دریا، مثل رود
اما اگر جلو "یک" بنشینی،
اگر بخوای فقط برای "یک" باشی،
از پوچی و از تنهایی در بیای،
همنشین "یک" بشی،
باید برای دیگران بمیری،
عمر تو،
مثل یک خط عمودی،
بالا می ره، مثل موج، مثل طوفان،
مثل یک قله بلند مغرور،
تو تپه ها،

بژی بو خزمه تی خه لک
ببی به خالی به که لک

تو! توی تازه نه مام و لادو
واز بیینه له بیری بلادو
نالقه ی جه غز، یه کلا که وه
ببه ریگه، وه چیا که وه
سهر دهرخه له ئاوه دانی
تا تامی ژیان بزانی
ببه به جو بار، به پوبار
پاراوکه مه زرای چه ند هه زار
ئو سا ده پژییه ده ریاه
بو ژیان ده بیه سه رچاوه
تو که ژیای بو داماوان
بو هه ژاران، زور لیکراوان
پوژ له پوژی بلندتری
لای خه لک و خوا په سه ندتری
به س سیفرۆکه ی جه غزوکه به
شه پۆل به، گیزه لۆکه به
با گوپه ت، بی بگرمینه
دپک و پیسی پارپینه
هه له موت به له ناو چیا
دار به روبه له ناو گیا

به لئی گیانه ! باش بزانه
ئهوئی له کاره هه ریه که
بیّ حه ساو سیفری له ته که
ئه ستیره ی زۆر، زۆر مانگ و خۆر
عاسمان و زهوی که م و زۆر
هه رچی له و ناوه دا هه یه
هه ر شتی ئافه ریده یه
سیفره و هه ریه کیّ حیساره
گش به و یه که وه له باوه
"یه ک" و سیفری بیّ برانه وه
وه ک زانیوته بیزانه

یه کیّ هه یه
یه کیّ نییه
جگه له خوا هیچ که س نییه
هیچ هه ر نییه .

"مامۆستا هه ژار موکریانی"

1991-1921

تایپ و یه کخستنی له گه ل ده که فارسیه که ی

زریان سه رچناری

بله، فقط "یک" عدده،
زیرا: فقط "یک عدد" ه،
شماره و ستاره ها و ماه ها،
ذره ها، منظومه ها،
زمین ها، آسمانها،
جماد ها، نباتها، جانوران، آدمیان،
دیده ها، ندیده ها،
پست و بالا، زشت و زیبا،
خوب و بد ها،
هر چی که هست
هر چی که توی این دنیا است
هر چی که دنیا توش است
شماره و تمام چیزهای عالم،
"یک"، جلوش تا
-بی نهایت- صفر ها!

"یک" ی هست،
"یک" ی نیست،
غیر از "خدا"، هیچ کس نیست،
غیر از "خدا"، هیچ چیز نیست.

"دکتر علی شریعتی"

1977-1933